

فهرست

- خیلی وقت است منتظر تو هستم ۹
- فقط این راه به خدا می‌رسد ۱۳
- در جستجوی ذخیرهٔ بزرگ خدا ۲۱
- تنها حقیقت این دنیای خاکی ۳۱
- چه کسی حرف اوّل و آخر را می‌زند؟ ۳۷
- ترجمهٔ زیارت ۴۹
- ترجمه دعای بعد از زیارت ۵۵
- متن زیارت «أل یاسین» ۵۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من فقط پانزده سال داشتم، تابستان بود و پدرم ما را به مشهد برده بود. من در حرم بودم و منتظر بودم تا اذان ظهر را بگویند و نماز را بخوانم. کنار من یکی رو به قبله ایستاده بود و دعایی را می خواند.

صدای او آن قدر دلنشین بود که مرا مجذوب خود کرد. قطرات اشک از دیدگانش جاری بود، من هیچ وقت آن روز را فراموش نمی کنم. صبر کردم تا دعای او تمام شد، از او سؤال کردم که چه دعایی می خواندی؟ من تا به حال این دعا را نشنیده ام.

او برایم گفت که من «زیارت آل یاسین» می خواندم، او برایم گفت که خود آقا دستور داده اند تا شیعیانش با این زیارت به او توجه پیدا کنند، همه کسانی که منتظر واقعی آقا هستند، هر روز این زیارت را می خوانند.

آن روز فهمیدم که اگر دلتنگ آقای خود شدم و دلم هوای او را کرد، می توانم با او این گونه سخن بگویم و «زیارت آل یاسین» را بخوانم.

بیش از بیست سال از آن ماجرا گذشت و من تصمیم گرفتم تا این کتاب را

برای تو بنویسم. دوست داشتم تا تو هم با این زیارت آشنا شوی، می‌خواستم تو هم با امام زمان این‌گونه نجوا کنی.

خدا را سپاس می‌گویم که اکنون این کتاب در دست مهربان توست، این کاری بود که من انجام دادم، وقتی کتاب به پایان می‌رسد، دیگر نوبت خود توست، امیدوارم که تو هم دیگران را با این گنج معنوی آشنا سازی.

مهدی خدایمیان آرانی

اسفندماه ۱۳۹۰

خیلی وقت است منتظر تو هستم

مردم این شهر تو را فراموش کرده‌اند، تو را از یادها برده‌اند، من هم تو را فراموش کرده‌ام!

اکنون در این بیابان غربت گرفتار شده‌ام، هیچ کس نیست تا به فریادم برسد، من چه باید بکنم؟ کجا بروم؟

تو که می‌دانی من هیچ پناهی ندارم، از مردم شهر فراری شده‌ام، آخر در شهر، کسی به فکر تو نیست، من در جستجوی تو هستم. درست است از تو دور مانده‌ام، اما هنوز در قلب من، عشق تو شعله می‌کشد.

تو خود می‌دانی که من دوستت دارم، می‌دانی که عشق تو را با همه دنیا عوض نمی‌کنم.

می‌دانم که این دنیا، هیچ وفا ندارد، باور کرده‌ام که دیر یا زود باید از اینجا بروم، دل بستن به اینجا کاری بیهوده است، آیا آدم عاقل به «سراب» دل می‌بندد؟ تو خودت از حال من باخبر هستی. می‌دانی که من از دل بستن به این «سراب‌ها» خسته شده‌ام!

مولای من! من راه را گم کرده‌ام، می‌خواهم به سوی تو بیایم. می‌خواهم با تو سخن بگویم.

خدا تو را «مهدی» نام نهاده است و تو را امام من قرار داده است، تو همان کسی هستی که اگر من به سوی تو نیایم و به راه دیگری بروم، گمراه خواهم شد.

آیا تو دست روی دست می‌گذاری و برای من هیچ کاری نمی‌کنی؟ آیا تو فقط منتظر می‌مانی تا من به سوی تو بیایم؟

نه، این‌طور نیست، تو همانند پدری مهربان مرا دوست داری، این باور من است. وقتی پدری می‌بیند که فرزندش به بیراهه می‌رود، دست روی دست نمی‌گذارد، پدر وقتی می‌بیند که فرزندش به سوی گمراهی می‌رود، برمی‌خیزد، فرزندش را کمک می‌کند، دستش را می‌گیرد و او را نجات می‌دهد، آری، تو هم دست مرا گرفتی و نجاتم دادی، زودتر از این‌که من سوی تو بیایم، تو به سوی من آمدی!!

جانم به فدای تو! مولای من!

باور نمی‌کردم که این قدر زود جواب مرا بدهی، ممنون تو هستم. صدای مهربان تو چه آرامشی به قلب من داد!
من دیگر نگران نیستم، من تو را دارم، چرا نگران باشم؟ من مهربانی تو را باور دارم.

شاید اگر سراب‌ها را تجربه نمی‌کردم، قدر حقیقت را نمی‌دانستم. اکنون می‌دانم سراب چیست، حقیقت چیست. این تجربه ارزشمندی است که به آسانی آن را به دست نیاورده‌ام. من جوانی خویش را فروخته‌ام و این تجربه را خریده‌ام.
من به سوی تو می‌آیم...

من دل شکسته‌ام، من را ببخش اگر به یاد تو نبودم، من شرمندهام، اشک مرا

بین...

من فدای تو شوم! همه هستی من فدای تو باد، من خوب می‌دانم هر کس
بخوهد به سوی خدا برود، باید به سوی تو آید و به تو توجه کند، هر کس راه غیر
تو را برود، هرگز به مقصد نمی‌رسد.

اکنون می‌خواهم به سوی خدا و به سوی تو آیم...

گفتی که می‌خواهی به سوی من بیایی، پس «بسم الله» را بر زبان جاری کن و
«زیارت آل یاسین» را بخوان!

تو این‌گونه با من سخن بگو! این‌گونه راز دل خود بیان کن! در آغاز هر کاری
نام خدا را به زبان جاری کن! تو باید مهربانی خدا را یاد کنی، باید بار دیگر به
خودت یادآور شوی که خدا در اوج زیبایی و مهربانی است. او بوده است که تو را
آفریده و نعمت‌های زیادی به تو داده است، او در حق تو مهربانی کرده است که تو
توانستی راه را از چاه تشخیص دهی و به این سو بیایی.

اکنون که خدا را یاد نموده‌ای تو می‌خواهی به سوی خدا بروی، تو می‌خواهی

به سوی من بیایی، پس سخن آغاز کن، این‌گونه با من سخن بگو:

سلام علی آل یاسین!^۱

من آماده‌ام تا تو را با «زیارت آل یاسین» زیارت کنم. من می‌خواهم چهل بار

بر تو سلام کنم.

چرا چهل سلام؟

من می‌خواهم عشق و ولای خود را به تو که امام من هستی، نشان بدهم.
درست است که در روزگار «غیبت» گرفتار شده‌ام و تو از دیده‌ها پنهان هستی، اما
من تو را در مقابل خود می‌بینم و به تو سلام می‌کنم.
من چهل بار به تو سلام می‌کنم، می‌خواهم بگویم که همواره به یاد تو هستم،
من از آن تو هستم و در گروه تو هستم.
من با تو سخن می‌گویم، من زائر تو هستم، گویی در روبروی تو ایستاده‌ام و به
تو سلام می‌کنم.
سلام بر تو که آقای من و امام من هستی...

فقط این راه به خدا می‌رسد

سلام بر «آل یاسین»!

این اولین سلام من است، این‌گونه بر تو و خاندان تو سلام می‌کنم. شما «آل یاسین» هستید.

خدا در قرآن، پیامبر را «یاسین» نامیده است، و شما هم خاندان او هستید، «آل یاسین»، همان «آل محمد» است. آری! «یاسین» نامی از نام‌های پیامبر می‌باشد. من در روز بارها و بارها بر شما درود می‌فرستم، در تشهد نماز می‌گوییم: «اللهم صلِّ على محمد و آل محمد، بارخدا یا! بر محمد و آل محمد درود بفرست». می‌دانم وقتی صلوات می‌فرستم، خداوند رحمت خود را بر من نازل می‌کند، صلوات نور است و باعث روشن شدن دل من می‌شود و تاریکی‌ها را از دل می‌زداید.

من در اینجا، به چهارده معصوم پاک سلام و درود می‌فرستم.

سلام من بر پیامبر ﷺ، علی، فاطمه، حسن، حسین و همه امامان معصومین علیهم‌السلام که از نسل حسین ﷺ هستند.

مهدی جان! سلام بر تو که مرا به سوی خدا فرا می‌خوانی!

تو دست مرا می‌گیری و به سوی خدا می‌بری. فقط تو هستی که می‌توانی راه خدا را به من نشان بدهی، راهی که درست است و هیچ گمراهی ندارد.

تو هدایت‌گر همه آفریده‌های خدا هستی، فرشتگان هم اگر بخواهند به خدا نزدیک شوند، باید نزد تو بیایند. تو حجت خدا بر همه هستی.

علم و دانش تو فراتر از دیگران است، خدا به تو مقامی بس بزرگ داده است و برای همین است که تو می‌توانی همه را به سوی خدا ببری.

آری! در جهان هستی، معلّمی همچون تو پیدا نمی‌شود، هر کس بخواهد به کمال و رستگاری برسد، باید شاگردی تو را بنماید، همان‌گونه که فرشتگان همه از تو درس آموخته‌اند.

خدا نور تو را قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین آفرید، آن وقتی که هنوز خدا عرش خود را هم خلق نکرده بود.

آری! وقتی خدا اراده کرد که جهان هستی را بیافریند، ابتدا نوری آفرید. آن نور، حقیقتِ شما بود. تو و پدران پاک تو، نوری واحد هستید.

شما بودید و غیر از شما هیچ آفریده دیگری نبود، آن روز، شما حمد و ستایش خدا را می‌گفتید. چهارده هزار سال بعد از آن، خداوند عرش خود را آفرید، آن وقت نور شما را در عرش خود قرار داد.^۲

آری! من سخن از خلقت نور شما می‌گویم، سخن در مورد خلقت جسم شما نیست، خدا نور شما را خلق کرد و هزاران سال بعد زمین را آفرید و سپس جسم شما را خلق کرد.

سخن من پیرامون آفرینش نور شماست، نوری که جسم نبود، آن نور، در واقع، روح شما بود، روح، از جنس خاک نیست، این جسم است که از خاک آفریده شده

است. خداوند روح شما را هزاران سال قبل از خلقت عرش خود آفرید.
نور شما سالیان سال، در عرش خدا و ملکوت خدا بود، نور شما در آنجا عبادت
خدا را می‌نمود، بعد از آن خدا بر بندگانش مَّت نهاد و شما را به این دنیای خاکی
آورد.

شما آمده‌اید تا راه خدا را نشان ما بدهید، آمده‌اید تا این دنیای تاریک را با نور
خود روشن کنید، آمده‌اید تا دستگیری کنید و همه را به سعادت و رستگاری
برسانید.

مهدی جان! سلام بر تو که «بابُ الله» هستی!

هر کس می‌خواهد به سوی خدا برود، باید به سوی تو رو کند، هر کس
می‌خواهد به هدایت برسد باید با تو آشنا شود. فقط از راه تو می‌توان به خدا رسید.
اگر کسی تو را نشناسد و با تو بیگانه باشد و در راهی که تو به آن رهنمون
هستی گام برندارد، هرگز به مقصد نخواهد رسید و چیزی جز پشیمانی نصیب او
نخواهد شد.

هر کس محبت تو را به دل داشته باشد، محبت خدا را در دل دارد، هر کس
بغض و کینه تو را داشته باشد، بغض خدا را دارد. هر کس به تو پناه بیاورد، به خدا
پناهنده شده است.

آری! خشنودی تو، خشنودی خداست، خشم تو، خشم خداست.

سلام بر تو که دین خدا را زنده می‌کنی، تو یاری کننده دین خدا هستی. تو
پرچم «توحید» را در سرتاسر دنیا به اهتزاز درمی‌آوری. تو نام خدا و یاد او را

جهانی خواهی کرد، تو به جنگ همه سیاهی‌ها و ظلم‌ها خواهی رفت و زیبایی‌ها را به تصویر خواهی کشید.

چه روز باشکوهی خواهد بود آن روز!

روزی که همهٔ اهل آسمان‌ها و تمام مردم زمین در شادی و نشاط باشند و عدالت همه جا را فراگیرد، دیگر از ظلم و ستم هیچ خبری نباشد.^۳
آن روز فقر از میان رفته باشد، مردم، دیگر فقیری را نیابند تا به او صدقه بدهند.^۴

آن روز مردم به جای عشق به دنیا، عاشق عبادت شوند و کمال خویش را در عبادت و بندگی خدا جستجو کنند.^۵

در آن روزگار، فرشتگان همواره بر انسان‌ها سلام کنند و در مجالس آن‌ها شرکت کنند. قلب مردم آن قدر پاک شود که بتوانند فرشتگان را ببینند و خداوند دست رحمت خویش را بر سر مردمان کشد و عقل همهٔ انسان‌ها کامل شود.^۶
روزی که در هیچ جای دنیا، شخص بیماری دیده نشود و همه در سلامت کامل زندگی کنند و هیچ اختلافی در سرتاسر دنیا به چشم نیاید و مردم از هر قبیله و قومی که باشند در صلح و صفا با هم زندگی کنند.^۷

خدا به تو مقامی بس والا داده است، هر کس از تو روی برگرداند و با تو دشمنی کند، از دین خدا بیرون رفته است.

خداوند در مورد ولایت تو سفارش بسیار زیادی نموده است، اسلام بر پنج ستون بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت تو، اما خداوند اهمیتی را که به ولایت تو داده است به هیچ کدام از نماز و روزه و حج و زکات نداده است!

اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت تو را قبول نداشته باشد، وارد بهشت نخواهد شد.^۸
آری! ولایت تو نزد خدا از همه چیز مهم‌تر است.

* * *

سلام بر تو که خلیفه خدا هستی!

تو جانشین خدا در آسمان‌ها و زمین می‌باشی، این لقبی است که خدا به تو داده است.

روزی هم که تو ظهور کنی و حکومت عدل خویش برپا سازی، خدا فرشته‌ای را به روی زمین خواهد فرستاد. آن فرشته، پیشاپیش تو این چنین ندا خواهد داد: «مهدی، خلیفه خداست. از او اطاعت کنید».^۹

تو حجت خدا بر همه هستی. حجت خدا بر همه آفریده‌های خدا، تو حجت خدا در آسمان‌ها و زمین هستی.

وقتی شخصی سخن مرا قبول ندارد، من برای اثبات سخن خود، دلیل می‌آورم، در زبان عربی، به این دلیل من، «حجت» می‌گویند.

روز قیامت که بر پا شود، خدا به مردم چنین می‌گوید: ای مردم! من مهدی را به عنوان رهبر شما انتخاب نمودم، چرا از او پیروی نکردید؟ چرا بیراهه رفتید؟ چرا به سخنان او گوش فرا ندادید؟ چرا دیگری را امام خود قرار دادید و دین مرا تباه ساختید؟

به همین جهت است که تو را «حجّت خدا» می‌گویند، یعنی تو دلیل و برهان خدا هستی، خدا راه سعادت را برای مردم روشن نمود، به آنان دستور داد تا ولایت تو را قبول کنند و از تو پیروی کنند، هر کس از تو اطاعت کند، اهل بهشت خواهد بود و هر کس با تو دشمنی کرده باشد، خشم خدا را برای خود خریده است.^{۱۰}

* * *

مهدی جان! تو جلوه اراده خدا هستی!

اگر بخواهم بدانم خدا چه اراده کرده است، کافی است بدانم که تو چه اراده کرده‌ای.

اگر من بخواهم بفهمم که خدا چه چیزی را دوست دارد، باید ببینم که تو چه را دوست داری.

اگر تو را خوشحال کنم، خدا را خوشحال نموده‌ام، اگر به سوی تو بیایم، به سوی خدا رفته‌ام. تو جلوه صفات خدا هستی.

تو همواره اطاعت خدا را می‌کنی و چیزی را انجام می‌دهی که خدا اراده نموده است، تو از خود اراده‌ای نداری، هر چه خدا برای تو بخواهد تو همان را انجام می‌دهی، تو تسلیم فرمان خدای خود هستی.

خداوند صفات زیادی دارد، او مهربان است، دارای علم زیادی است، قدرت دارد و... همه این صفات زیبای خدا را می‌توانم در تو ببینم.

صفات و خوبی‌های خدا، حد و اندازه ندارد، اما من می‌توانم آن مقدار از صفات خدا را (که می‌شود در این دنیا جلوه کند)، در وجود تو ببینم!

تو جلوه صفات خدا هستی، تو از خود هیچ نداری، هر چه داری، خدا به تو داده

است.

تو همچون آینه‌ای هستی که من می‌توانم صفات و زیبایی‌های خدا در آن
بیابم. هیچ موجودی به اندازه تو این همه زیبایی را در خود جای نداده است!
تو نور خدا در آسمان‌ها و زمین هستی، تو مایهٔ هدایت اهل آسمان‌ها و زمین
هستی، اگر هدایت تو نباشد، هیچ کس نمی‌تواند به سعادت و رستگاری برسد.
تو قاری قرآن و مفسر آن هستی، من تفسیر آن را باید از تو بشنوم!
قرآن را اگر تو تفسیر کنی، مایهٔ هدایت می‌شود، هیچ کس نمی‌تواند مانند تو
پیام‌های قرآن را برای بشر بیان کند. خوشا روزی که من صدای دلربای تو را
بشنوم که برایم قرآن بخوانی و آن را تفسیر کنی.^{۱۱}

در جستجوی ذخیره بزرگ خدا

سلام ای ذخیره خدا در روی زمین!

این سخن خدا در قرآن است: ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

اگر شما اهل ایمان هستید بقیة الله برایتان بهتر است.*

آری! خدا پیامبران زیادی برای هدایت بشر فرستاد. آن‌ها برای سعادت بشر زحمات زیادی کشیدند، عده زیادی از آنان در این راه شهید شدند. اکنون که پیامبران، همه از این دنیا رفته‌اند و مهمان خدا شده‌اند، فقط تو تنها یادگار آن‌ها هستی،

آری! تو بازمانده خدا و ذخیره او در روی زمین هستی. من دیده‌ام که بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیه کرده و آن را در جایی مطمئن قرار می‌دهند. آن وسایل، ذخیره‌های آن‌ها هستند.

تو هم ذخیره هستی. تو «بقیة الله» هستی!

و این نام چقدر زیباست!

بی‌جهت نبود که پدر تو را برای شیعیان به این نام معرفی نمود، آن روزی که

مردی از شهر قم به شهر «سامرا» آمده بود.

او مهمان پدرت بود، نام او، احمد قمی بود، او به سامرا آمده بود تا بدانند امام دوازدهم کیست. او مهمان امام عسکری علیه السلام شده بود و نمی‌دانست چگونه سؤال خود را بپرسد.

بعد از لحظاتی، امام عسکری علیه السلام او را صدا زد و گفت: «از آغاز آفرینش دنیا تا به امروز، هیچ‌گاه دنیا از حجت خدا خالی نبوده است و تا روز قیامت هم، دنیا بدون حجت خدا نخواهد بود. نعمت‌های خدا که بر شما نازل می‌شود و هر بلایی که از شما دفع می‌شود به برکت وجود حجت خداست.»^{۱۲}

احمد قمی رو به امام عسکری علیه السلام کرد و گفت: «آقای من! امام بعد شما کیست؟».

امام عسکری علیه السلام لبخندی زد و از جا برخاست و از اتاق خارج شد و بعد از مدتی همراه با تو، وارد اتاق شد و چنین گفت: «این پسر مهدی علیه السلام است که سرانجام همه دنیا را بر از عدل و داد خواهد کرد، او امام بعد از من است.»^{۱۳}

اشک در چشم احمد قمی حلقه زد، گریه او از سر شوق بود، او نمی‌دانست چگونه شکر خدا کند که توانسته تو را ببیند.

در این هنگام تو با احمد قمی چنین سخن گفتی: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ: من ذخیره خدا هستم.»^{۱۴}

آن روز تو بیش از سه سال نداشتی، خود را بقیه الله معرفی کردی، فردا نیز خود را این گونه معرفی خواهی کرد.

فردای ظهور را می‌گوییم. فردایی که همه جهان در انتظارش است.

وقتی که خدا به تو اجازه ظهور بدهد، به کنار کعبه می‌آیی. آن روز فرشتگان

دسته دسته برای یاری تو می آیند. ۱۵

جبرئیل با کمال ادب به نزد تو آمده و چنین می گوید: «آقای من! وقت ظهور تو فرا رسیده است». ۱۶

و تو به کنار در کعبه رفته و به خانه توحید تکیه خواهی زد و این آیه را خواهی خواند:

﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

اگر شما اهل ایمان هستید بقیه الله برایتان بهتر است.*

آن روز صدای تو در همه دنیا خواهد پیچید: «من بقیه الله و حجت خدا هستم». ۱۷

سلام بر تو که پیمان بزرگ خدایی! همان پیمانی که خدا بر آن تأکید زیادی کرده است.

من بر سر آن پیمان بزرگ هستم، پیمانی که خدا از من گرفته است. آن روزی که خدا روح مرا را آفرید، از من پیمان گرفت. من بر تو و بر پدران تو درود می فرستم تا اعلام کنم که بر سر آن پیمان خود هستم.

روزی که خدا هم در قرآن از آن این گونه یاد می کند:

﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾**

خدا آن روز با همه سخن گفت، او به همه چنین گفت: آیا من خدای شما نیستم؟ همه در جواب گفتند: آری! شهادت می دهیم که تو خدای ما هستی.

* . هود: ۸۶

** . اعراف: ۱۷۲

بعد از آن، خدا پیامبران خود را معرّفی کرد و سپس نوبت به معرّفی کسانی رسید که جانشینان پیامبران بودند. خدا آنان را نیز معرّفی کرد، او به همه دستور داد تا از پیامبران و جانشینان آنها اطاعت کنند.

آن روز خدا از تو سخن گفت. این سخن خدا بود: «من با مهدی، دین خود را یاری خواهم نمود». ^{۱۸}

آن روز بود که من با نور تو آشنا شدم، تورا شناختم و به مقام تو اعتراف نمودم. آن روز، من پیامبری محمد ﷺ و امامت دوازده امام را پذیرفتم، عهد کردم که از آنان اطاعت کنم. ^{۱۹}

آری! خدا از من پیمان گرفت، همان‌گونه که از تو پیمان گرفت و تو پیمان خدا را قبول نمودی. تو عهد کردی که بر مشکلات غیبت صبر کنی، همه تنهایی‌ها و غربت‌ها را تحمل کنی. آری! تو عهد کرده‌ای که از همه پیامبران و امامان، صبر بیشتری داشته باشی! قلب تو، آماج غم‌ها و غصه‌ها باشد.

خدا به تو خبر داد که تو روزگاری دراز در پس پرده غیبت خواهی بود، در آن روزگار، شیعیان تو به سختی‌ها و بلاهای زیادی گرفتار می‌شوند، تو همه آن بلاها را با چشم می‌بینی و باید صبر کنی!

تو می‌بینی که دشمنان چه ستم‌ها می‌کنند و خون دوستان تو را به زمین می‌ریزند، قلب تو از آن همه بلاها سخت به درد می‌آید، اما تو عهدی با خدای خویش داری که صبر کنی. تو راضی به رضای خدا هستی. صبر تو، صبوری زیباست، صبر می‌کنی تا آن زمانی که خدا خودش به تو اجازه ظهور بدهد.

آن وقت تو به میدان می‌آیی و همه ظلم و ستم‌ها را نابود می‌کنی، و چه شکوهی خواهد داشت آن روز که خدا به تو اجازه ظهور بدهد.

روزی که تو کنار کعبه خواهی بود، فرشتگان برای یاری تو خواهند آمد.^{۲۰}
آن روز مسجد الحرام پر از صف‌های طولانی فرشتگان می‌شود. جبرئیل با
کمال ادب نزد تو می‌آید و سلام می‌کند و می‌گوید: «آقای من! اکنون دعای شما
مستجاب شده است.»^{۲۱}

و تو رو به آسمان می‌کنی و با خدای خود چنین سخن می‌گویی: «بار خدایا! تو
را حمد و ستایش می‌کنم که به وعده خود وفا کردی و من را وارث زمین قرار
دادی.»^{۲۲}

و تو یاران خود را صدا می‌زنی و می‌گویی: «ای یاران من! ای کسانی که خدا
شما را برای ظهور من ذخیره کرده است به سویم بیایید».
با قدرت خدا، یاران تو، خود را به مسجد الحرام می‌رسانند. همه آن‌ها کنار در
کعبه، دور تو جمع می‌شوند و با تو بیعت می‌کنند...

* * *

تو موعودی هستی که خدا وعده آن را به اهل ایمان داده است. خدا وعده داده
که سرانجام در روی زمین، بندگان خوب او حکومت کنند و عدالت را برپا کنند. تو
همان وعده خدایی هستی!

وقتی خدا اراده کند که تو ظهور کنی، همه پیامبران کنار بیت المَعْمُور جمع
خواهند شد، چه مراسم باشکوهی خواهد بود!

شنیده‌ام که بیت المعمور، کعبه فرشتگان است و در آسمان چهارم است،
همواره هزاران فرشته گرد آن طواف می‌کنند، «بیت المَعْمُور» به معنای «خانه
آباد» است.^{۲۳}

اجازه ظهور تو آنجا صادر می‌شود و همه دنیا آباد می‌شود، آری! در روزگاری که

الأولى، ١٤١١هـ.

٦٩. مكياى المكارم فى فوائء الءاء للقاءم، مىرزا محمء الموسوى الإصفهانى، ءءقق: السىء على عاشور، بىروء: مؤسسه الأءلمى للمطبوعاء، الطبعة

الأولى، ١٤٢١هـ.

٧٠. مناقب آل أبى طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، أبو جعفر رشىء الءىن محمء بن على بن شهر آشوب (ء ٥٨٨هـ)، قم: المطبعة العلمىة.

٧١. مىزان الاءءءال فى نقد الرجال، محمء بن أحمد الذهبى (ء ٧٤٨هـ)، ءءقق: على محمء البجاوى، بىروء: ءار الفكر.

٧٢. نهج الإىمان، على بن يوسف بن جبر (ق ٥٧هـ)، ءءقق: السىء أحمد الحسىنى، مشهء: مجءمء الإمام الهاءى، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ.

٧٣. وسائل الشىعة إلى ءءصىل مسائل الشرىعة، محمء بن الحسن الحرء العاملى (ء ١١٠٤هـ)، ءءقق: مؤسسه آل البىء، قم: مؤسسه آل البىء لإءباء

الءراء، الطبعة الءانىة، ١٤١٤هـ.

٧٤. ىنابىء الموءءة لءوى القربى، سلىمان بن إبراهىم القنءوزى الحنفى (ء ١٢٩٤هـ)، ءءقق: على جمال أشرف الحسىنى، طهران: ءار الأسوء، الطبعة

الأولى، ١٤١٦هـ.